

سرگردانی هم درد بدي است!

امروز جریانی که از آن با نام جریان فلسفه یاد می‌شود و عده‌ای به دنبال نقد آن هستند، شامل مباحث نظری حوزه‌های مختلف علوم انسانی از جمله جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، حقوق، روانشناسی، مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی و حتی نقد ادبی می‌شود...



امروز جریانی که از آن با نام جریان فلسفه یاد می‌شود و عده‌ای به دنبال نقد آن هستند، شامل مباحث نظری حوزه‌های مختلف علوم انسانی از جمله جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، حقوق، روانشناسی، مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی و حتی نقد ادبی می‌شود. در کنار این مسائل، فلسفه نیز دو جریان عمده تحلیلی و قاره‌ای را شامل شده که منطق را نیز می‌توان به این مجموعه افزود. بنابراین بهتر است به جای سخن از حوزه فلسفه، از حوزه اندیشه در ایران سخن بگوییم؛ زیرا جریانی که امروز عده‌ای به دنبال آسیب‌شناسی و نقد آن هستند، بیش از آنکه به فلسفه خلاصه شود، تمامی حوزه‌های مذکور را دربرمی‌گیرد. در این گزارش نیز ما سعی کردیم به جغرافیای اندیشه در ایران به طور اعم و به طور اخص فلسفه بپردازیم.

به طور کلی 5 گرایش فلسفی بر فضای آکادمیک ایران تسلط دارد: 1- فلسفه اسلامی 2- فلسفه قاره‌ای 3- فلسفه تحلیلی 4- فلسفه آکادمیک و آموزشی 5- فلسفه سنت‌گرایی.

این 5 گرایش فلسفی امروزه فاقد جریان پویا، متحول و تأثیرگذار است به طوری که کسانی را که در گرایش فلسفه اسلامی و فلسفه غرب بتوان برشمرد اغلب به تاریخ نگاری و شرح اکتفا می‌کنند، در گرایش فلسفه تحلیلی و فلسفه علم نیز اغلب به منابع غربی تسلط دارند. اگرچه مباحث تطبیقی بکری در میان اینها دیده می‌شود اما تبدیل به جریان نمی‌شود. در فضای فلسفه سنت‌گرایی و فلسفه هنر نیز بر منابع کهن و قدیمی تأکید می‌شود که اینها نیز در محافل اندیشگی ما تبدیل به جریان نشده‌اند.

آنچه امروزه بسیار به چشم می‌خورد حضور افراد به صورت انفرادی است که با ترجمه یا حتی تالیف سعی می‌کنند هر از چند وقتی مباحثی جدید را در فضای علمی کشور طرح کنند، اما از آنجایی که این کارها انفرادی است هیچ‌گاه نمی‌تواند مستمر و ادامه دار باشد لذا چندان مقبول واقع نمی‌شود. از سوی دیگر نسل جوانی که وارد مباحث فلسفی می‌شوند به سبب ارتباط با جریانات فلسفی خارج از کشور توانسته‌اند تمناي فضای داخلی را افزایش دهند و آنچه برخی از استادان فلسفه آنها را طرح می‌کنند چندان مورد توجه نسل جوان قرار نمی‌گیرد.

اما مراد از جریان آکادمیک و جریان غیرآکادمیک ارجاع به 2 موقعیت مکانی و جغرافیایی نیست؛ بلکه منظور حیثیتی نهادی و اجتماعی است که از نظر روش شناختی، مشروعیت معرفتی، گروه‌هایی که برای آنها کار می‌کنند و هدف مورد نظر، با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. پس وقتی می‌گوییم جریان آکادمیک یا دانشگاهی، منظور جریانی نیست که در دانشگاه‌های مختلف حضور دارد یا صرفاً منظور افرادی نیست که به عنوان استاد دانشگاه، شناخته می‌شوند.

بسیار شنیده‌ایم که برخی از اندیشمندان و افرادی که در حوزه فلسفه فعالیت می‌کنند از وخامت اوضاع فلسفه در ایران سخن گفته‌اند. این افراد به دنبال نقد جریان فلسفی در ایران هستند؛ اما نه تعریفی از این جریان ارائه می‌کنند و نه سعی می‌کنند برای آنچه می‌گویند دلیل و مدرک بیاورند، گویی با مسئله‌ای یقینی مواجه هستند که باید به دنبال راهکاری برای آن بود. می‌گویند جریان فلسفی ایران دچار مشکل است؛ البته تشخیص این جریان به عنوان یک جریان بحرانی نه از ضعف آن، که به دلیل قوت آن است؛ به عنوان مثال اظهارنظرهایی از این دست که #171;جریان روشنفکری در فلسفه ایران در مقابل جریان آکادمیک قد برافراشته است و تمایل به فلسفه در ایران خیلی زیاد شده است».

از جمله موارد دیگری که می‌توان به آنها اشاره کرد، عبارتند از: چون کار روشنفکری در حوزه فلسفه روش‌مندی و چارچوب خشک آکادمیک آن را ندارد، علاقه نسبت به آن بالا رفته است و در نتیجه توجه به آن نیز بیشتر شده است یا اینکه چون متون روشنفکری در حوزه فلسفه ملال آور نیست، ساده‌تر بیان شده و اصولاً این گروه هدف کوچکی چون دانشجویان را مد نظر ندارد (یعنی برای همه نوشته شده است) و لذا مخاطبان بیشتری دارد. اراده جمعی در حوزه فلسفه مُد محور است. فلسفه‌ای که مخاطب پیدا کرده است، برای جامعه امروز ایران کارکرد ندارد و مسئله امروز ما چیز دیگری است و از همه جالب‌تر اینکه توجه جوانان به فلسفه برای جلوه‌نمایی در جمع است؟!

همانطور که ذکر شد، نخستین مسئله در مواجهه با این موضوع، این است که اصولاً این اظهار نظرها حاصل نظر شخصی افراد و بدون دلایل استوار و مبنای موجه است. یا اگر حکمی درباره افراد، گروه‌ها و جامعه باشد، بدون هیچ قاعده‌ای روشن، توجیه تجربی و آزمون دقیق است؛ یعنی بیشتر به واسطه استقرایی ناقص و جزئی، بدون مبنای روشی خاص صورت می‌گیرد و درست به دلیل وخامت جریان مذکور به راحتی و بدون هیچ تردیدی پذیرفته می‌شود. بی‌شک اینکه بگوییم توجه جوانان به فلسفه برای جلوه‌نمایی است، ناشی از یک استقرایی بسیار ناقص و غیرروشی و عوامانه است. کاملاً واضح است، رسیدن به چنین حکمی با دلایل و استدلال منطقی-فلسفی میسر نیست، زیرا به طور کلی حکمی جامعه شناختی است که نیاز به سنجش دارد و ساده‌ترین راه برای آن روش پیمایش است.

ذکر این مطلب ضروری است که نقص استقرا و قطعی نبودن نتیجه آن، کاستی‌های روش کمی در تحقیقات اجتماعی و چندین و چند نقد دیگر که در حوزه تحقیقات جامعه شناختی مطرح شده و می‌شود، دلیل مناسبی برای شانه خالی کردن از به آزمون گذاشتن فرضیات نیست. به هر حال اظهارنظرهایی از این دست که اساساً کاری جامعه شناختی به شمار می‌رود و در حوزه جامعه‌شناسی نیز بخشی را به خود اختصاص داده است، از افراد متفکر کمی بعید است اما متأسفانه هستند افرادی که در پی پاسخ به همه مسائل از یک روش خاص بهره می‌برند و همه امور را با چوب فلسفه می‌رانند، در صورتی که در حوزه‌های دیگر همواره جایی برای آنها وجود داشته است. امروزه مبانی غیرمعرفتی معرفت، مسئله عده‌ای از جامعه‌شناسان و روانشناسان است و بخشی از دو حوزه جامعه‌شناسی معرفت و روانشناسی معرفت به دنبال تبیین همین مبانی است.

متأسفانه هیچ‌یک از کسانی که می‌گویند «اراده جمعی در حوزه فلسفه مد محور است یا فلسفه‌ای که اکنون مخاطب پیدا کرده برای جامعه امروز ایران کارکرد ندارد و توجه جوانان به فلسفه برای خودنمایی است» برای ادعای خود حتی حداقلی از مبانی روشی و استدلال‌های تجربی را ندارند و ارائه نمی‌کنند و نه آنانی که از «وخامت اوضاع فلسفه در ایران و تمایل بالا به فلسفه و غیرروشنمندی بودن کار روشنفکری و در نتیجه توجه بالا به آن و مخاطبان بیشتر آن» سخن می‌گویند، استدلال‌های موجه لازم را برای مخاطبان نقدهای خود به دست می‌دهند.

اینان حتی توجه ندارند که شرایطی که به اصطلاح وصف آن را می‌کنند، تنها به

تهران بزرگ به عنوان یک کلانشهر حاشیه‌ای اختصاص دارد و نه تمام نقاط ایران و حتی نمی‌خواهند بپذیرند که در همین کلانشهر نیز نخستین ترجیح بیش از 60 درصد مردم، مسائل اقتصادی است و صفحات اندیشه روزنامه‌ها و نشریات تخصصی حوزه اندیشه و به صورت خاص فلسفه کم‌مخاطب‌ترین کالاهای فرهنگی است و تنها عده‌ای اندک در این میان هستند که جزئی از اعیان ثابت فلسفه به شمار می‌روند.

اگر مدت کوتاهی با حوزه اندیشه و مراکز فعال در این حوزه سر و کار داشته باشید به راحتی می‌توانید چهره‌هایی که مخاطب استادان این حوزه هستند را به خاطر بسپارید و حدس بزنید که سخنرانان و مصاحبه شونده‌گان و به طور کلی عاملان این حوزه چه کسانی هستند، چه خواهند گفت و کجا می‌توان آنها را یافت؛ عده‌ای معدود که همیشه و همه جا در همایش‌ها، سخنرانی‌ها، گفت‌وگوها، نقدها، ترجمه‌ها و... نام و نشانی از آنها یافت می‌شود. اینان اعیان ثابت حوزه فلسفه در ایران شده‌اند و به جریانی از این دست دامن می‌زنند و گاهی خود را نیز نقد کرده و چنین اظهارنظرهایی را مطرح می‌کنند.

چنین است که عده‌ای از فعالان حوزه اندیشه خود را از گردابی چنین که همه چیز را به کام خود می‌کشد، دور می‌گردانند و عطای محافل عمومی فلسفی را به لقای دلسوختگان آن بخشیده‌اند. البته این خود آفتی بزرگ است که فردی با فعالیت فکری، خود را از حوزه عمومی مباحثات (یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری یک ایده واقعی، کارآمد و روزآمد همین حضور در حوزه عمومی است) جدا سازد.

چنین مسائلی ناشی از بی‌ریشه بودن فکر فلسفی آنانی است که در این حوزه فعالیت می‌کنند و دلیل اثبات این بی‌ریشگی نیز نگاه‌های منفی سطحی و بی‌مبنا (به اصطلاح نقد) و پذیرفته شدن آن است.

گل رزی که شازده کوچولو [ی سنت دو اگزوپری] در زمین با آن مواجه می‌شود، در توصیف آدم‌ها می‌گوید «این آدم‌ها هر لحظه در جایی هستند و همیشه این سو و آن سو می‌روند. آخر آنها ریشه ندارند؛ این بی‌ریشگی هم درد بدی است». به واقع مشکلاتی از این دست که ما امروز در حوزه فلسفه با آن مواجه هستیم، ریشه در بی‌ریشه بودن فکر فلسفی ما دارد. فکر فلسفی معاصر ما در هیچ سنت فلسفی‌ای پای سفت نکرده است.

افلاطون ایده‌ای را مطرح نکرد، مگر اینکه ایده‌های سقراطی را به نقد کشید و ارسطو نیز افلاطون را نقد کرد و البته به سقراط هم بازنگشت. هیچ پست مدرنی نبوده که در دوره‌ای «پدیدارشناسی» هوسرل و «هستی و زمان» هایدگر را نخوانده باشد و در نهایت با نقد آن موضع خود را مشخص نکرده باشد. سنت فلسفی یعنی اینکه اندیشمندی چون نیچه از دل مدرنیته برخیزد و پای بر فلسفه‌ای سفت کند که کانت و هگل را به خود دیده است و با نقد افلاطون (و در اصل با نقد بیش از دو هزار سال فلسفه) و هنر هم‌روزگار خود، ایده‌های مبتکرانه‌ای خلق کند که مبنای جریانی خلاق چون پست مدرنیته باشد.

در جایی که نقد استاد، کفر است و احتمالاً نگاهی سنجش‌گرانه به نقدهای سطحی، جولانی کودکانه در برابر بزرگان به شمار می‌آید، طبیعی خواهد بود که هر سنت ریشه‌دار فلسفی به مثابه مد و ابزار نادیده گرفتن حقارت‌های اجتماعی قلمداد می‌شود. اگر بپذیریم جریان فلسفی در ایران ناکارآمد است، این نه به دلیل توجه بیش از اندازه به آن، که به دلایل دیگر است.

امروز نقد کردن برای کسی یا چیزی که مورد نقد واقع شده سنگین تمام می‌شود. اصول نقد رعایت نمی‌شود، کسی به ریشه‌های بنیادین آنچه به دنبال آن است نمی‌پردازد. اکثر اندیشمندان به دنبال توصیف یک ایده یا جریان هستند و هرگز به صورت درگیرانه با آن مواجه نمی‌شوند، چون از قبل موضعی ندارند تا بخواهند جز معرفی از ایده‌ای دفاع کنند یا آن را نقد کرده و بر روند آن جریان دخالتی فعال داشته باشند.

همشهری آنلاین- منوچهر دین‌پرست